



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق بعد از آن مسائل هفده گانه احکام مهر<sup>۱</sup> و بیان سه فرعی که بی تناسب با آن مسائل هفده گانه نیستند،<sup>۲</sup> یک تتمه ای داشتند و آن تتمه را با یک فرعی تکمیل کردند.<sup>۳</sup> در تتمه فرمودند «إذا زوج ولده الصغير» اگر پدر برای فرزند کوچک خود که تحت ولایت او هست همسری گرفت، این عقد مهری دارد یک وقت است آن همسر تفویض می کند «بلا مهر» به این نکاح راضی می شود که این خارج از بحث است، یک وقت است سخن از تفویض نیست مهر می طلبد اگر مهر می طلبد «فإن كان له مال» یعنی خود فرزند مال داشت «فالمهر على الولد» چون به عهده او است وقتی گفته می شود «أنکحت کذا» برای کذا «من کذا» برای این شوهر «على المبلغ المعلوم» یعنی همان طوری که این شوهر محرم او می شود مهر او هم به عهده همین شوهر است اما اگر «وإن كان فقيرا» می شود «واجب التَّفَقُّه» پدر «فالمهر في عهدة الوالد» تا اینجا روشن است. «و لو مات الوالد أخرج المهر من أصل تركته» جزء میراث نیست که پسر به عنوان ارث از مال پدر بگیرد و به عنوان مهریه به همسر خود بدهد بلکه دین پدر است که از ذمه به عین آمده و باید قبل از میراث به صاحب آن برگردد، «سواء بلغ الولد و أيسر» خواه پسر بزرگ بشود و متمکن بشود و مال دار بشود، «أو مات قبل ذلك» قبل از این بمیرد چون در هر دو حال این دین

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۵.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۳. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

است به عهده پدر. «فلو دفع الأب المهر و بلغ الصبی فطلق قبل الدخول استبعاد الولد النصف دون الوالد» اگر چنانچه پدر مهر را داد و پسر بالغ شد و قبل از مساس طلاق داد نصف آن مهر از زن برمی‌گردد ملک این پسر می‌شود نه ملک پدر، چرا؟ چون این مهر از ملک پدر مستقیماً به ملک زوجه نرفت، از ملک پدر آمد به ملک پسر و از ملک پسر رفت به ملک زوجه برای اینکه مهریه است و مهریه را زوج باید بپردازد منتها پدر از طرف او دارد می‌دهد و گرنه پولی که پدر به زوجه بدهد که مهر نیست، مهر برابر آن عقدی که شد «أنکحت کذا من کذا علی المهر» یعنی مالی که بضع می‌شود همان بدهکار مهر است. پس ولو پدر مهر را داد این مهر اولاً رفت در ملک پسر، ثانیاً از ملک پسر خارج شده است رفت ملک زوجه شد به عنوان مهر، حالا که طلاق قبل از مساس رُخ داد نیمی از این مهر از ملک زوجه باید خارج بشود «إلی ملک زوج» یعنی پسر، همین! به سایر ورثه و امثال آن نمی‌رسد اینها بر اساس قاعده است. «فلو دفع الأب المهر و بلغ الصبی فطلق قبل الدخول استبعاد الولد النصف دون الوالد»، چرا؟ چون آن مالی که قبلاً پدر داد در این حکم است که این مال را به پسر داد، اولاً؛ از کیسه پسر خارج شد رفت ملک زوجه شد به عنوان مهریه، ثانیاً؛ حالا که باید با طلاق قبل از مساس نصف برگردد نصف از ملک زن برمی‌گردد به ملک شوهرش یعنی همین پسر، به ملک پدر بر نمی‌گردد «لأن ذلك یجری مجری الهبة له».

آن فرعی که ایشان ذکر می‌کنند بعد می‌فرمایند تردد است در هر دو مسئله این است: «فرع لو أدی الوالد المهر عن ولده الکبیر تبرعاً» تاکنون بحث در ولد صغیر بود حالا اگر پسر بزرگ عقدی کرد مهریه را پدر پرداخت، «ثم طلق الولد رجع الولد بنصف المهر و لم یکن للوالد انتزاعه لعین ما ذکرناه فی الصغیر» ایشان می‌فرماید: «و فی المسألتین تردد» در صغیر خود پدر عقد کرد برای صغیر؛ اما در فرع دوم خود پسر بزرگ برای خودش عقد کرد در هنگام تأدیه مهر، پدر تبرعاً مهریه او را داد. در حقیقت تبرعاً پدر این مال را ملک پسر بالغ کرد، اولاً؛ از ملک

پسر بالغ رفت ملک زوجه شد، ثانیاً؛ در طلاق قبل از مساس باید این باشد که نیمی از این مهر برمی گردد ملک پسر می شود نه ملک پدر. پس چه ولد صغیر باشد چه ولد کبیر در هر دو حال آنجا که ولد صغیر باشد پرداخت مهریه او بر پدر واجب است چون این صغیر «واجب التّفقه» پدر است و ندارد و پدر پرداخت و خود پدر عقد کرد، آن جایی که فرزند کبیر باشد خودش عقد کرد گرچه چون دارد «واجب التّفقه» پدر نیست اما پدر تبرعاً داد در این حال این مهر در درجه اول ملک پسر می شود، ثانیاً از ملک پسر خارج می شود به ملک زوجه به عنوان مهر داخل می شود.

حالا یک تردّدی مرحوم محقق دارد که اگر رسیدیم ممکن است به آن اشاره بشود. عمده آن است که در چند جا مرحوم صاحب جواهر فرمودند که در طلاق قبل از مساس که آیه دارد ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ... فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، این ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ که آیه دارد یعنی این طلاق قبل از مساس سبب جدید تملک شما است؛ پسر یعنی این زوج نیمی از مهر را الآن مالک شده است به سبب جدید، این طلاق مملک است، بعد هم می فرمایند این فسخ نیست.<sup>۱</sup>

توضیح آن این است عقدی که واقع شد یک حدوثی دارد و یک بقائی حالا چه آن عقد لازم باشد چه عقد جایز، وقتی عقد واقع شد نظیر هبه و نظیر بیع، در هبه اگر این مال را به متهب بخشودند یعنی از الآن به بعد این مال ملک متهب است، به چه دلیل؟ به دلیل عقد هبه. اگر کالایی را به مشتری فروختند این کالا ملک مشتری است حدوثاً و بقائاً، به چه دلیل؟ به دلیل بیع، بیع و شراء هم حدوثاً سبب است و هم بقائاً، این حکم چیز روشنی است. اگر یک عقدی واقع شد و این عقد فضولی بود دو حال دارد و اگر فضولی نبود «إلا و لابد» یک حال دارد.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۲۸؛ «... لأن الطلاق مملک جدید للنصف لا فاسخ...».

عقد اگر فضولی بود یعنی فرش کسی را بیگانه سرقت کرد و فروخت، مالباخته متوجه شد که این فرش به فلان شخص فروخته شد می‌تواند اجازه بدهد می‌تواند فسخ کند، اگر فسخ کرد که اصلاً این «کأن لم یکن» است مال همچنان در ملک مالک خود باقی است، اگر اجازه داد دو صورت است: یک وقتی از اصل اجازه می‌دهد می‌گویند اجازه کاشف است، یک وقتی از هم‌اکنون اجازه می‌دهد می‌گویند اجازه ناقل است، چرا دو حالت دارد؟ برای اینکه هیچ نقصی در عقد نیست منتها یک عقد شناور و سرگردانی است، عقد، عقد است، وقتی این سارق می‌گوید «بعت» آنچه را که ایجاد کرده است منتها چون سرگردان است معلوم نیست مال کیست، لرزان است و اثر ندارد ولی آنکه او ایجاد کرده است یک امری است حدوث دارد و بقاء منتها چه کسی باید وفا کند ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾<sup>۱</sup> چون سرگردان است به هیچ کس ارتباط ندارد وقتی مالک گفت «أجزت» این عقد شناور سرگردان به مالک مرتبط می‌شود مالک باید برابر ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ پای آن بایستد وگرنه این عقد نقصی ندارد ایجاب آن درست است، قبول آن درست است، انشاء آن درست است، همه چیز آن درست است. این عقد شناور سرگردان دو پیام دارد یعنی الآن هستم بعداً هم هستم و هستم و هستم! این عقد است، آن مالک که اجازه می‌دهد هیچ کاری در حریم عقد نمی‌کند، این عقد است منتها این عقد بی‌صاحب را صاحب‌دار می‌کند وقتی گفت «أجزت» یعنی این عقد به من مرتبط است، قهراً ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ هم به این شخص مرتبط است. پس عقد دو پیام دارد یعنی الآن این ملک او شد، بعداً هم تا قطع نشود ملک او است، این معنای بیع است و آن هم معنای هبه است. مالک وقتی فهمید عقدی را در مال او انجام دادند او مختار است یا از هم‌اکنون اجازه می‌دهد قبل آن «کأن لم یکن» است یا از اول اجازه می‌دهد از همان اول مؤثر است، برابر سعه و ضیق اجازه او این عقد سرگردان به او مرتبط می‌شود و می‌شود

۱. سوره مائده، آیه ۱.

«عَقْدُهُ»، چون ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ معنای آن این نیست که هر عقدی در عالم واقع شد شما وفا کنید، این ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ منحل می‌شود یعنی «و الیوف کل عاقِدٍ بعقده» هر کسی به عقد خودش باید وفا کند. این شخص وقتی اجازه کاشف بود یعنی از همان اول این عقد سرگردان و «بلا صاحب» به من مرتبط می‌شود تمام نمائات متصل و منفصل مال او است، تمام لوازمی که از آن طرف است مال آن طرف است؛ ولی اگر اجازه ناقل بود یعنی آن بخش قبلی آن همچنان سرگردان است، بخش بقائی آن به من مرتبط است. این درباره اجازه است که دو وجه راه دارد.

اما در فسخ «إِلا و لابد» در بقاء کار دارد در حدوث کار ندارد. فسخ هیچ عقدی در این اقسام چهارده‌گانه خیاری که برای بیع ذکر کردند یا در عقود دیگر، اگر آن ذو الخیار فسخ کرده است یعنی این عقدی که حدوث دارد و بقاء دارد من بقای آن را قطع کردم نه از حدوث. معنای فسخ عقد این نیست که من این عقد را از ریشه باطل کردم تمام معاملاتی که آن شخص انجام داد تصرفاتی که کردند. اقاله هم همین طور است این شخص یک لباسی خرید با آن نماز خواند بعد از دو روز دید این لباس تنگ است یا گشاد است آمد به لباس فروش گفت که حالا من خیار ندارم ولی بیا اقاله کنید پس بگیرید او هم پس می‌گیرد، از امروز به بعد این عقد دوام ندارد نه از قبل، تمام نمازهایی که این شخص در آن لباس خوانده صحیح است چون ملک او بود. چه اقاله چه فسخ آن مرحله بقای عقد را از بین می‌برد، چرا؟ برای اینکه این عقد هم سبب حدوث است هم سبب بقاء، فسخ آن سببیت بقاء را از بین می‌برد نه سببیت حدوث را. انفساخ هم همین طور است در انفساخ حقیقی مثل موت یا انفساخ حکمی مثل ارتداد از هم‌اکنون این زوجیت منقطع می‌شود نه از اصل؛ فرزندهایی که قبلاً آوردند مال او بود، بچه‌ها و محارم و همه احکامی که بر عقد بار است، بار است منتها از الآن به بعد زوجه او نیست و مانند آن. طلاق چکار می‌کند؟ طلاق به حدوث آسیب نمی‌رساند رشته بقاء را هم قطع نمی‌کند چون اگر رشته بقاء را قطع کند می‌شود فسخ، طلاق فسخ

نیست؛ این شیء حدوثاً بود بقاءً هم آن قدرت را دارد که ادامه داشته باشد اما این طلاق یک چیز جدیدی است به او نمی‌گوید تو بقاء نداشته باش، به او می‌گوید من آمدم بیگانگی ایجاد کردم نه مقام بقای تو را منقطع کردم که بشود فسخ، می‌گوید من شما را نامحرم کردم، همین!

پرسش: ...

پاسخ: اینکه اصرار صاحب جواهر این است که این فسخ نیست این مملک جدید است برای همین است، اگر فسخ بود به وسیله تدلیس، به وسیله عیوب و امثال دیگر یعنی این عقد سبب ملکیت است حدوثاً و بقاءً. ما در بیع چنین چیزی نداریم که در بیع بگوید که من کاری به حدوث تو ندارم کاری به بقای تو ندارم من خودم آمدم بیگانگی ایجاد کردم بین مبیع و بایع، بین ثمن و مشتری ما یک چنین چیزی در بیع نداریم؛ ولی در طلاق چنین چیزی داریم، طلاق فسخ نیست چون اگر طلاق فسخ بود یعنی این عقد نکاح که حدوثی دارد و بقاءً، اقتضای حدوثی دارد و اقتضای بقایی، فسخ این بقاء را قیچی می‌کند حالا سبب ملک نیست و چون سبب ملک نیست باید به صاحب اصلی آن برگردد. این ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ اگر طلاق فسخ بود ملک جدیدی نبود، همان برمی‌گردد چون فسخ یعنی نمی‌گذارد آن عقد در بقاء اثر داشته باشد، آن سبب تملک در بقاء اثر ندارد هر ملکی به صاحب اصلی آن برمی‌گردد لذا مبیع به بایع برمی‌گردد ثمن به مشتری؛ اما طلاق کاری به حدوث عقد ندارد، یک کاری به بقای عقد ندارد، دو؛ خودش مستقلاً می‌آید می‌گوید من بین شما بیگانگی ایجاد کردم؛ نتیجه آن این است که آن بی‌خاصیت می‌شود چون خودش یک پیام جدیدی دارد و یک سببیت تازه‌ای دارد سبب ملک خواهد بود، این است که می‌گویند طلاق مملک است نه اینکه طلاق کار قبلی را سبب قبلی را بردارد تا هر ملکی به صاحب آن برگردد.

پرسش: در طلاق رجعی این حالت است؟

پاسخ: هر جا که طلاق است بیگانگی از ناحیه خود طلاق پیدا می‌شود، فسخ نیست، جوهر طلاق و فسخ خیلی فرق دارد، این است که می‌فرمایند اگر طلاق شد خود طلاق سبب تازه است پیام جدید دارد نه سبب قبلی را فسخ می‌کند برمی‌دارد تا هر چیزی به صاحب اصلی آن برگردد.

پرسش: طلاق، علقه زوجیت که حادث شده بود را بقاء قطع می‌کند.

پاسخ: نه آن فسخ است! آن عقد زوجیت که هم در حدوث اثر دارد هم در بقاء، طلاق نمی‌آید مرحله بقای آن را قطع کند و گرنه می‌شود فسخ؛ طلاق می‌گوید عقد ازدواج هر چه بود، بود من آمدم الآن بیگانگی ایجاد کردم چون من آمدم بیگانگی ایجاد کردم و یک شیء تازه هستم پیام تازه هم دارم و آن این است که نصف آن مال او می‌شود، هم‌اکنون نصف مال او می‌شود. بنابراین اینکه صاحب جوهر و دیگران اصرار دارند که طلاق مملک است بعد هم تصریح می‌کنند که طلاق فسخ نیست، برای همین است.

«فتح‌صّل» که عقدها نظیر بیع، نکاح و امثال آن یک اثر حدوثی دارند و یک اثر بقائی، اولاً؛ در مسئله اجازه آن مالک می‌تواند این عقد سرگردان را از همان اول مال خود بکند می‌شود کاشف یا در مرحله بقاء مال خود بکند می‌شود ناقل، این در آنجا هست؛ اما در فسخ چنین چیزی نیست چه در بیع چه در نکاح ما فسخ کشفی نداریم که فسخ به این معنا باشد که از اول زن این شخص نبود، نه خیر! بچه‌های او مال او هستند جمیع احکام زوجیت هم‌چنان بار است، بقاءً مثل موت است، همین! اما در مسئله طلاق، طلاق فسخ نیست، فسخ به این معنا است که این شیئی که در حدوث اثر دارد در بقاء اثر دارد ما اثر بقای آن را قطع کردیم این می‌شود فسخ، طلاق این نیست

که من اثر بقای آن را قطع کردم و گرنه می‌شود فسخ، طلاق یک پیام جدید دارد یک حکم جدید دارد یک انشاء جدیدی است.

حالا اگر - إن شاء الله - در جلسه آینده رسیدیم سرّ تردد مرحوم محقق در شرایع که فرمود «و فی المسألتین تردد» این را ذکر می‌کنیم.

اما آن روایاتی که ذکر کردند اجمالاً آن روایات را بخوانیم، اگر - إن شاء الله - رسیدیم تبرکاً یک حدیثی هم بخوانیم. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۸۷ باب ۲۸ از ابواب «مهور» دارد مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ» که روایت معتبر است حالا برخی‌ها در نحوه اعتبار آن بین صحت و وثاقت و امثال آن تعبیّرات مختلف دارند ولی روایت حجت است. «عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ» می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ» مردی برای پسر خود همسر می‌گیرد «وَهُوَ صَغِيرٌ» این پسر کوچک است. «قَالَ إِنْ كَانَ لِابْنِهِ مَالٌ فَعَلَيْهِ الْمَهْرُ» پسر که «واجب التّفقه» پدر است حکمی است نه حقی، اگر مال دارد که «واجب التّفقه» او نیست می‌تواند از مال او بگیرد برای او صرف کند، اگر مال دارد از همان مال پسر مهریه زوجه او را می‌پردازند «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلابْنِ مَالٌ فَالْأَبُ ضَامِنُ الْمَهْرِ» چرا عقد کردی؟! حالا که عقد کردی باید لوازم آن را ملتزم شوی، «ضَمِنَ أَوْ لَمْ يَضْمَنْ» چه بگوید من ضامن هستم چه بگوید من ضامن نیستم شرعاً به عهده او است، شما که عقد کردی و کسی را محرم فرزندت کردی باید گفتی «أَنْكِحْتَ كَذَا لَكَذَا عَلَى الْمَهْرِ الْكَذَا»، بدهکاری.

روایت دوم این باب هم به همین صورت است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ وَهُوَ صَغِيرٌ» می‌تواند این کار را بکند یا نه؟ فرمود: «لَا بَأْسَ»، این سؤال اول؛ سؤال دوم: «قُلْتُ يَجُوزُ طَلَاقُ الْأَبِ» می‌تواند زن بیچه

خود را طلاق بدهد؟ فرمود نه، چون خود طلاق از بدترین غده‌های اجتماعی است در هر جهتی که پدر ولایت ندارد.

یک بیان نورانی مرحوم صاحب وسائل در همین روایات طلاق نقل کردند که هیچ خانه‌ای بدتر از طلاق ویران نشده است! <sup>۱</sup> حالا اگر - خدای ناکرده - آتش‌سوزی شد بعد از یک مدت کوتاهی دوباره می‌سازند اما - خدای ناکرده - طلاق رُخ داد آن شوهر بیچاره تا آخر عمر - حالا «قلّ ما يتفق» که مثلاً جبران بشود - افسرده است، آن خانم رنج دیده هم «إلى الأبد» رنج دیده است. حضرت فرمود هیچ خانه‌ای بدتر از طلاق سوخته نشده و ویران نشده است. خدا جامعه ما را - إن شاء الله - از این غده بدخیم نجات بدهد!

«قُلْتُ عَلَيَّ مِنَ الصَّدَاقِ» طلاق که نمی‌تواند بدهد حالا که می‌تواند برای فرزند خود همسر بیاورد صدق به عهده کیست؟ «قَالَ عَلَى الْأَبِ إِنْ كَانَ ضَمِنَهُ لَهُمْ» اگر ضامن شد که به عهده او است، «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ضَمِنَهُ فَهُوَ عَلَى الْغُلَامِ» مهریه به عهده شوهر است اگر شوهر دارد دارد، ندارد که باز پدر بر او واجب است، «إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ لِلْغُلَامِ مَالٌ فَهُوَ» یعنی آن پدر «ضَامِنٌ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ضَمِنَ» اگر عقد کرد و «واجب التّفقه» او است و پسر مالی ندارد که ضامن بشود، پدر ضامن است چه قبول بکند چه نکند شرعاً به عهده او است. «وَقَالَ إِذَا زَوَّجَ الرَّجُلُ ابْنَهُ فَذَكَ إِلَيَّ ابْنِهِ وَإِنْ زَوَّجَ الْإِبْنَةُ جَازَ» <sup>۲</sup> او اگر برای پسر خود زن آورد این به اختیار او است، پسر اگر بالغ است که می‌تواند اظهار نظر کند و برای دختر خود هم می‌تواند همسر تهیه کند که این ذیل از بحث کنونی ما خارج است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةٍ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفِرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بُخْضِهِ الْفِرْقَةَ».

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

در روایت سوم هم به این صورت است که «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَزَوَّجَ مِنْهُمْ اثْنَيْنِ وَفَرَضَ الصَّدَاقَ» صدق را معین کردند. این «فَرَضَ الصَّدَاقَ» که در روایت است «تبعاً لتعبیر» قرآن کریم است همان عبارت قرآنی را ائمه (علیهم السلام) به کار بردند.<sup>۱</sup> «وَفَرَضَ الصَّدَاقَ ثُمَّ مَاتَ» از حضرت سؤال می‌کند «مِنْ أَيْنَ يُحْسَبُ الصَّدَاقُ مِنْ جُمْلَةِ الْمَالِ أَوْ مِنْ حِصَّتَيْهِمَا» پدر برای دو فرزند عقد کرد، مهریه داده نشد، پدر مُرد، این مهریه دو پسر که باید به همسرهای خود بدهند این از اصل مال خارج می‌شود یا از «سهم الإرث» پسرها؟ فرمود نه، از اصل مال خارج می‌شود، چرا؟ چون دین است، اولاً؛ دین قبل از میراث است، ثانیاً؛ همین که این شخص مُرد دو کار می‌شود: یکی اینکه دین از ذمه به عین منتقل می‌شود عین را درگیر می‌کند، دوم اینکه قبل از توزیع میراث بین ورثه باید دین را پردازند؛ اول می‌آیند این مهریه دو خانم را برای این دو پسر خارج می‌کنند، بعد هر چه ماند اگر وصیت به ثلث است که ثلث را خارج می‌کنند و بعد هر چه ماند بین ورثه «علی کتاب الله» تقسیم می‌کنند. حضرت فرمود نه، این را از سهم بچه‌ها خارج نمی‌کنند، این دین است و از اصل مال خارج می‌شود

پرسش: چرا واجب حکمی نباشد؟

پاسخ: نه واجب وضعی است صریح قرآن این است که این مال برای آنها است ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾<sup>۲</sup> میراث می‌خواهید باید صبر کنید اول دین داده بشود، بعد اگر وصیت کرد به ثلث، ثلث خارج بشود و بعد

۱. سوره بقره آیه ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱ و ۱۲.

هر چه ماند شما تقسیم بکنید «علی کتاب الله». ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ یعنی این سه مرحله دارد این حکم وضعی است و اصلاً میراث حکم وضعی است.

«قَالَ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ» خارج می شود «إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ»<sup>۱</sup> مثل اینکه مالی را از کسی قرض کرده است. بدهکار وقتی مُرد این دین از ذمه به عین می رسد عین را درگیر می کند لذا بدون تأدیه مال غرماً نمی شود توزیع کرد، وقتی تأدیه شد آن وقت تقسیم می شود. فرمود نه خیر! این به منزله دین است.

روایت چهارم این باب هم که «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع» نقل کرد می گوید: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ وَهُوَ صَغِيرٌ فَدَخَلَ الْإِبْنُ بِامْرَأَتِهِ عَلَيَّ مِنَ الْمَهْرُ عَلَى الْإِبْنِ أَوْ عَلَى الْإِثْنِ «مردی برای فرزند خود همسر آورد او هم آمیزش کرد حالا مهر به عهده کیست پدر باید بدهد یا پسر؟ حضرت فرمود قاعده اولیه این است که مهر به عهده پسر است چون وقتی هر کس بضع برای او حلال شد او باید مهر بپردازد برای اینکه در عقد نکاح می گوید «أَنْكَحْتُ كَذَا مِنْ كَذَا عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ» هر کسی مالک بضع شد او باید مهر بپردازد حالا اگر نداشت بله سخن از پدر است. «قَالَ الْمَهْرُ عَلَى الْغُلَامِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ فَعَلَى الْإِبْنِ ضَمِنْ ذَلِكَ عَلَى ابْنِهِ أَوْ لَمْ يَضْمَنْ إِذَا كَانَ هُوَ أَنْكَحَهُ وَهُوَ صَغِيرٌ»<sup>۲</sup> اگر پدر برای او در حال صغیر بودن او همسری آورد، بله به عهده او است وگرنه بر پدر هم واجب نیست.

روایت پنجم این باب هم که «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى فِي نَوَادِرِهِ». این «نوادر» را ملاحظه بفرمایید اینکه در کتاب های فقهی دارد «نوادر، نوادر» گاهی مثلاً ده روایت یا بیست روایت کمتر یا بیشتر در یک موضوع است اینها

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۸۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

را تحت آن عنوان ذکر می‌کنند، گاهی چند روایت است برای هر یک نمی‌شود باب درست کرد، این چند روایت هم از یک سنخ نیستند اینها متفرقات هستند، محدّثین برای متفرقات یعنی متفرقات! یعنی روایاتی که به هیچ کدام از ابواب گذشته مرتبط نیستند، اولاً؛ خودشان هم با هم منسجم نیستند، ثانیاً؛ این را می‌گویند «متفرقات» برای این متفرقات در آخر کتاب حدیث بابی باز می‌کنند به نام باب «نوادِر»، «نوادِر» یعنی «متفرقات»، باب «نوادِر»، نوادر» ای که در کتاب‌های حدیث است یعنی این. ایشان در آن «نوادِر» یعنی در «متفرقات» خود این حدیث را نقل کردند. خدا غریق رحمت کند شیخنا الأستاذ مرحوم علامه شعرانی را! می‌گفت این قفسه برای «نجوم» است، این قفسه برای «فقه» است، این قفسه برای «اصول» است، این قفسه هم برای «نوادِر» است یعنی برای «متفرقات» چون خیلی پُر کتاب هم بودند. خدا غریق رحمتشان کند!

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ قُلْتُ الرَّجُلُ يُزَوِّجُ ابْنَهُ وَهُوَ صَغِيرٌ فَيَجُوزُ طَلَاقُ أَبِيهِ» که پدر بیاید همسر فرزند خود را طلاق بدهد؟ فرمود نه، طلاق یک کار آسانی نیست «قَالَ لَا». «قُلْتُ فَعَلَى مَنْ الصَّدَاقُ قَالَ عَلَى أَبِيهِ إِذَا كَانَ قَدْ ضَمِنَهُ لَهُمْ» اگر در همان طلیعه امر پدر ضامن بود پدر باید بپردازد، «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَدْ ضَمِنَهُ لَهُمْ فَعَلَى الْعُلَامِ» اگر پدر ضامن نشد طبع اولی این است که خود شوهر ضامن مهر است، «إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ لِلْعُلَامِ مَالٌ» آن وقت می‌شود «واجب التّفقه» پدر «فَعَلَى الْأَبِ ضَمِنَ أَوْ لَمْ يَضْمَنْ»<sup>۱</sup> باید بپردازد چه ضامن بشود چه ضامن نشود.

این سند فقهی آن حکمی که باید مهر را پدر بپردازد مگر در صورتی که خود زوج داشته باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

اما حالا چون روز چهارشنبه است یک روایتی را هم تبرکاً بخوانیم. مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف *أمالی*، با این *أمالی* در سخنرانی‌ها در جلسات خود مأنوس باشید خیلی پُربرکت است! هم مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) *أمالی* نوشتند هم مرحوم مفید هم مرحوم سید مرتضی منها *أمالی* سید مرتضی صبغه ادبی آن بیشتر است هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیهم). در *أمالی* مرحوم شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) این گونه از احادیث نورانی آمده است وقتی انسان این روایات را از نزدیک می‌بیند که اینها حُسن انتخاب داشتند اینکه در زیارت‌نامه‌های آنها عرض می‌کنیم «*كَلَامُكُمْ نُورٌ*»،<sup>۱</sup> کاملاً مشخص می‌شود که «*كَلَامُكُمْ نُورٌ*» یعنی چه.

در روایت‌هایی که مرحوم مفید در *أمالی* خود نقل کرد برای مُحَرَّم حالا صفحه آن را هم عرض می‌کنیم ما در جریان کربلا و جریان سید الشهداء (سلام الله علیه) قسمت مهم این عزاداری‌ها و اشک‌ها به هر حال بر اساس عاطفه هم هست محبت هم هست کمتر کسی که بتواند خودداری کند اما اینها فرمودند به اینکه حیف این اشک است که شما اینها را در حدّ مظلومیت سید الشهداء و دلتان می‌سوزد و مانند آن خلاصه کنید، اینها البته امر عادی است. شما اگر بدانید جریان سید الشهداء و عظمت اشک برای آنها چیست ثواب بیشتری می‌برید. در ماه مبارک رمضان که آدم «ضیف الله» است مهمان خدا است عزیزترین ماه سال است، درباره «روزه» که جزء عزیزترین کارها است آنجا در روایات «روزه» آمده است که «*أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَتُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ*»<sup>۲</sup> نفسی که می‌کشید عبادت است تسبیح است مثل اینکه دارید می‌گویید «*سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ*»، «*أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَتُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ*» چون مهمان خدا هستید در مهمان‌خانه ذات اقدس الهی هستید. در جریان سید الشهداء این را آورد در حدّ

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

ضیافت خدا در حدّ مهمانی خدا فرمود: «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ»<sup>۱</sup> این چکار به گریه دارد؟! این چکار به عاطفه دارد؟! آدم اگر بگوید «سبحان الله» ذکر است، اگر در ماه مبارک رمضان که روزه دارد نَفْس می‌کشد مثل اینکه بگوید «سبحان الله»، اگر در عزای پسر پیغمبر آهی بکشد، یک آه! فرمود: «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا» این مثل «سبحان الله» است. حیف است که ما این را کم بگیریم! بله گریه می‌کنیم اما بدانیم برای چه کسی گریه می‌کنیم برای چه کسی گریه می‌کنیم، خیلی است این! این مجلس عزا را بُرده در سطح ضیافت خدا! روزه از ارکان دین ما است «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ»<sup>۲</sup> یکی هم «روزه» است ماه مبارک رمضان از ارکان رسمی دین ما است و ما هم در این ماه مهمان خدا هستیم ماهی است که قرآن نازل شده است، اگر نَفْس ما که مهمان خدا هستیم عبادت است و نفس کسی که بر اساس مظلومیت حسین بن علی یک آهی می‌کشد هم سطح او است حیف است که ما این عزاداری‌ها را در همین سطح خلاصه کنیم! «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ»، سخن از مظلومیت و اسارت و مانند آن نیست، آن حسین بن علی فحّ هم همین طور بود خیلی از افراد بودند که مظلومانه شهید شدند مظلومانه اسیر شدند آن یک ثوابی دارد البته در صورتی که آدم گریه بکند اما یک آهی بکشد برای مظلومیت پسر پیغمبر این مثل نَفْس روزه‌دار باشد! این را مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) در همان مجلس چهلم خود نقل کرد که در صفحه ۳۳۸ این چاپ می‌گوید: «أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قُوتُولَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ سَلَمَةَ الْكِنْدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ وَ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنصُورٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ

۱. الأُمَالِي (للمفید)، النص، ص ۳۳۸.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۸.

لَنَا عِبَادَةٌ وَكِثْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» خیلی از مقامات اهل بیت است که برخی‌ها ظرفیت آن را ندارند تا گوشه‌ای از زیارت «جامعه» را شنیدند می‌گویند این برای شیعیان غالی است، اینها که نمی‌دانند عالم چه خبر است؟ انسان کامل کیست؟ مظهریت یعنی چه؟ این همه ملائکه برای آدم (سلام الله علیه) سجده کردند و یقیناً وجود مبارک پیغمبر ما بالاتر از آدم است، کدام ملک بود که سجده نکرد! انسان وقتی زیارت «جامعه» و مانند آن را می‌خواند گاهی ممکن است - معاذ الله - یک مقداری تأمل کند و لرزه داشته باشد، نه خیر! بعد کسی بگوید اینها برای شیعیان غالی است و مانند آن. فرمود شما این حرف‌های ما را برای همه نقل نکنید حالا چه داعی دارید، آن اوج مقام اهل بیت را بخواهید نقل کنید وقتی برخی ظرفیت ندارند چرا نقل می‌کنید؟! «وَكِثْمَانُ سِرِّنَا» این تسبیح است «كِثْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ» خود حضرت فرمود لازم است این را با طلا بنویسید که چه؟ «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ» خیلی حرف است! از آن طرف ماه مبارک رمضان از ارکان دین است انقباس صائم که مهمان خدا است تسبیح است بله، حالا کسی در مجلس عزای پسر پیغمبر نشسته یک آهی کشید این هم سطح آن است. این است که مرحوم محدث قمی اسم کتاب خود را نفس المهموم گذاشته است. خدا غریق رحمت کند علامه شعرانی را! فاصله علمی مرحوم علامه شعرانی با مرحوم آقا شیخ عباس خیلی است! این کجا و آن کجا! این حکیم متأله این فیلسوف این فقیه این ریاضیدان آمد خاضعانه نفس المهموم مرحوم آقا شیخ عباس قمی را ترجمه کرده است در همان مقدمه دارد که برای آخرتم دارم این کار را می‌کنم این علامه شعرانی است. ما واقعاً تعجب می‌کنیم آدم با این سن کم این قدر سواد! این قدر سواد! ریاضیات آن هیئات آن مسائل دقیق ریاضی در دست او بود. چندین جلد کتاب جوهر را - جوهر کتاب خیلی سنگینی است! - قسمت «صلات» را «صوم» را حضرت آیت الله حسن زاده (حفظه الله) خدمت ایشان درس خواندند آنها

خیلی به درس خارج معتقد نبودند اگر کسی واقعاً بتواند جوهر را بفهمد او مجتهد مسلّم است این طور فقیه بود این طور فیلسوف بود این طور حکیم بود آخرهای عمرش این کسی که دارد حرف‌های فارابی را می‌نویسد حرف متافیزیک قبل از اسلام را می‌نویسد آن ریاضیدان معروف آن زیج‌ها را دارد تدریس می‌کند فخر می‌کند که مثلاً نفس‌المهموم را ترجمه بکند! اینها برای همین است.

فرمود این حدیث را آدم باید با طلا بنویسد فرمود «يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ» از بس این مقام نورانی است.

پس بنابراین ما چند گونه می‌توانیم عزاداری کنیم هر مرحله آن؛ آن بکاء، آن إِبْکاء، آن تباکی، همه آن ثواب دارد، از آن مرحله شروع می‌شود تا مرحله‌ای که انسان هم‌سطح نفس روزه‌دار نفس می‌کشد، خیلی است! اینها سرمایه ما است که امیدواریم به برکت همین سرمایه‌های ما، این نظام و رهبری محفوظ باشد تا - إن شاء الله - به صاحب اصلی برسد.

«و الحمد لله رب العالمین»